

عمر خیام

و

رباعیهای او

محسن فسرزانه

تهران
۱۳۷۱

OMAR KHAYYAM

AND

RUBÁIYÁT

BY

MOHSEN FARZANEH

TEHRAN

1992

۱۲۰۰ ریال

۱۵/

عمر خیام

و

رباعیهای او

محسن فسرزانه

تران

۱۳۷۱

عمر خیام و رباعیهای او

محسن فرزانه

خط پشت جلد و خوشنویسی از استاد خسرو روشن مازندرانی است

حروفچینی پیشگام

چاپ کوتاه

تیراژ ۲۰۰۰

کلیه حقوق محفوظ و مخصوص مؤلف است

مرکز توزیع:

تهران - ۱۳۷۱

در پایان ۱۳۷۱ خ. و آغاز ۱۹۹۳ م ،
۹۴۵ سال از ولادت حکیم نیشابور می گذرد.

OMAR KHAYYAM



پیکر (برنزی) عمر خیام
کار اسماعیل اردنک

ای کشاندن از سر ای بیچ
وی ماند دل از صف ای بیچ

کز تو که نه از زاری
از پیم ماند ای بدر دو بیچ

مجلس نثر
مقدمه ۱۳۲۰



۵۲ ریاحیا و شامنامه

۵۵ ریاحیا

۶۳ نخل و ریاحیا

۶۹ ریاحیا و اراک و بومر

۸۲ ریاحی ۵۲

۸۴ الفر

فهرست مندرجات

۱۱	واپسین دین
۱۳	در رد پیرایه‌ها
۱۸	داستان نوروزنامه
۱۹	نبرد عقاید
۲۳	فرهنگ و تحول
۲۷	سیری در منابع
۵۳	رباعیها و شاهنامه
۵۵	رباعیها
۶۳	تداخل رباعیها
۶۹	رباعیهایی از يك مجموعه
۸۲	رباعی ۵۳
۸۴	افزوده

بنام خداوند بخشنده مهربان

فلسفه کمال آزادی فرد است و آزادی
عین حرکت.

دکتر محمود هومن

واپسین دین

این واپسین دینی است که به عمر خیام ادا می‌کنم و با خواننده
ارجمند بدرود می‌گویم. گرچه درباره حکیم بسیار گفته و نوشته‌ام
و دیگران بیش از مرز گمان کوشیده‌اند، اما اکنون جای سخن
باقیست. او از مفاخر فرهنگ و فلسفه ایران و جهان است،
نمصد سال پیش اصولی آشکار کرد که نه معاصران را شهامت
تفوه بود و نه متأخران را یارای تفکر؛ بدین رو نسخه منقحی از
رباعیه‌هایش بجای نماند. حال چگونه پاسخگوی جهان صاحب نام و
فرهنگ باشیم؟

دوستان و مشتاقانش چشم‌امید به ایران و ایرانی دوخته‌اند،

حال ما نمی توانیم بنا بودی آثارش متعذر شویم و دست تحسر بهم مالیم، چنین پاسخها از فقر تحقیق است. برما است که دلیلی و راهنمایی در شناخت رباعیها عرضه کنیم و نشاید که پانصد سال دیگر بامید یافته شدن نسخه ای اگر ساختگی نباشد دم فرو بندیم. بنام يك ایرانی خویشان را مسؤول میداند.

زندگی بدون انتقاد قابل زیست نیست.

افلاطون^۱

درد پیرایه‌ها

پیرایه آرایش است اندر کاستن. نویسنده را این خواست نیست که نوشته‌ها و پژوهشهای دیگران را دربارهٔ آراء و افکار بزرگان ایران نقد و بررسی کند. زیرا آنان در هرگونه اظهار نظر مجاز و مصابند و این بدور از مقام ادب است چه دور تسلسل حاصل آید بهر رو برخی همچون نویسندگان: عمرالخیام، احمد حامدالصراف ۱۹۳۱ - رباعیات عمرالخیام، محمد السباعی ۱۹۲۴ - رباعیات عمرالخیام، احمد الصافی ۱۹۳۱ - ثورة الخيام، عبدالحق فاضل ۱۹۵۱ ضمن بررسیها و کاوشهای برکشیده از گمان و رای خود حکیم عمر خیام را بدین صفات و اعتقادات منسوب داشته‌اند: باطنی، دهری، تناسخی، ابیقوری، اباحی، مقلد و مقتفی ابی‌العلاء معری، جبری، تشاؤمی (بدبین)، حیرتی، عدم وجودی، متصوف

(صوفی)، عاصی، رمزی با سبلیک Symbolique، لادریه و لاابالیه Agnostique، ماتریالیست Materialiste طبایعی یا طباعی Naturaliste، رند Libertin و سرانجام کتابی بنام «کشف اللثام عن رباعیات الخیام» از ابوالنصر با بحثی مشبع در (ید التبشیر و الاستعمار فی ترجمة الرباعیات و نشرها) (دست پنهان میسیونرهای مذهبی و استعمار در ترجمه و نشر رباعیها) بسال ۱۹۶۷ نشر یافت. ۲۵ تا ۶۰ سال است که از تدوین و تألیف این کتابها میگذرد کمتر اثر در معنویت و مرتبت جهانی عمر خیام داشته است. پایه های نقد ادب بر آزادی اندیشه و گفتار است، هرکس می تواند نظر و برداشت خود را اظهار و ابراز دارد. و گفته دکتر رضازاده شفق را مصداق بخشد. نویسنده کشف اللثام پیوسته بنوشته های وی استناد جسته، او گوید: «فکر و نظر را در بازار نمی فروشند، هر گروهی را یارای آن نیست که بصیرتی و فلسفه ای داشته باشد، ذهن پخته، روح ورزیده، و تمدن عالی و سرشت لطیف می خواهد...»

آری چنین اقوام و گروهها بوده و هستند ولیکن نیکوتر است پاسخ نویسنده کشف اللثام از قلم پیش کسوت نویسندگان و اندیشمندان آورده شود او استاد احمد حامد صراف است که بسال ۱۳۱۳ در کنگره فردوسی در توس شرکت کرد. وی در مقدمه کتاب (عمرالخیام) چنین آورده:

هو (عمرالخیام) احد النابغین فی الشرق ... انه

كان نابغة المفكرين في عصره... و اذا افتخر
الفرس بالخيام فللعرب حق و نصيب بالافتخار به.
لانه تفقه بدینهم و اعتز بسلطانهم و تأدب
بآدابهم و تهذب بعلومهم فهو ربيب عبقریهم و
ثقافتهم و ان شعره العربی و تألیفه بالعربیة
اسطع دلیل علی ما ادعیه ...

(عمر خیام از نوابغ شرق بود ... و نیز نابغة اندیشمندان
عصرش ... اگر ایرانیان باو افتخار می‌کنند، اعراب نیز حق
دارند باو مباهی باشند زیرا وی عالم به علوم دینشان بود
و بدرگاه سلطان‌شان معزز بود و به آداب و رسومشان رفتار
میکرد و به تحقیق علومشان می‌پرداخت و چون فرزند برومند
فرهنگشان بود به عربی شعر میسرود و تألیفاتش به عربی بود. آری
این تواناییها دلیل آن چیزها نیست که او ادعا میکرد ...)

اینك پاسخنی شایسته‌تر از سخن عمر خیام به تن در مقدمه
رسالة «فی شرح ما اشکل من مصادرات اقلیدس»^۳ نمی‌یابم:

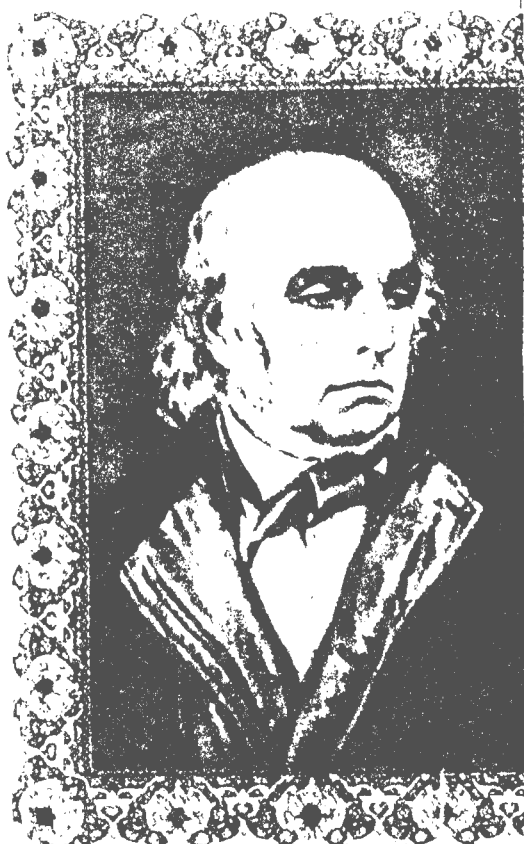
الحمد لله ولی الرحمة و الانعام و السلام علی
عباده الذین اصطفی و خصوصاً علی سید الانبیاء
محمد و آله الطاهرين اجمعین.

ان تحقیق العلوم و تحصیلها بالبراهین الحقیقة
مما یفترض علی طالب النجاة و السعادة الابدیة

و خصوصاً الکلیات و القوانين التي يتوصل بها
الى تحقيق المعاد و اثبات النفس و بقائها و
تحصيل اوصاف واجب الوجود تعالى جده و
الملائكة و ترتيب الخلق و اثبات النبوة السيد
المطاع بين الخلق الامر و الناهی اياهم باذن الله
تعالى بحسب طاقة الانسان...

(ستایش مر خدای را که رحیم و نعیم است و درود بر بندگان
برگزیده اش بخصوص خواجه پیامبران محمد و همه خاندان پاکش.
آگاه باش که پژوهش در علوم و تحصیل آن با برهان و دلیل
حقیقی بر هر طالب رستگاری و سعادت ابدی واجب و فرض است.
بویژه کلیات و قوانینی که در راه وصول به تحقیق در معاد و اثبات
نفس و بقاء آن و تحصیل اوصاف واجب الوجود تعالی شانه و فرشتگان
است و نیز ترتیب آفرینش و اثبات نبوت سید المرسلین پیامبری که
برگزیده از میانه خلق است و امر و نهی او تا حد طاقت بشری
مأذون و از سوی اوست.

آشکار است که دیگر سخنها اجتماع در مقابل نص است. بیاد
آوریم بخشی از این ناموس و آوازه عمر خیام از سراینده بزرگوار
ادوارد فیتزجرالد است که در ۱۸۵۹ رباعیها را بانگلیسی گرداند.
دیگر مجال تنبیه و تکذیب نیست. اگر ناسازگاری طبع است درون
را باید پالود.



ادوارد فیتزجرالد

Edward Fitzgerald

داستان نوروزنامه

در نفی انتساب نوروزنامه پیشتر سخن گفته‌ام: انتساب این مکتوب به حکیم و فیلسوفی چون عمر خیام ترفندی بیش نبود. دانشمندان و خاورشناسان غرب هم از پذیرش چنین نسبت امتناع ورزیدند. گرچه نوروزنامه در حد خود ارزنده اثری است اما ناشناخته هم نبود. چنانکه در یادنامه آنکتیل دوپرون که بسال ۱۳۵۱ نشر شد در صفحه ۱۵ اشاره رفته است که رساله در نوروز از جمله رسالات و کتابهایی بوده که آنکتیل در ۱۷۶۲ از هند به اروپا آورد.

سال ۱۳۶۶ در «دین خرم» تاکید کردم که ابوبکر مطهر جمالی یزدی در فرخ‌نامه (۵۸۰ هـ) نام کیخسرو شیرازی مؤلف نوروزنامه را آورده است و خاقانی شاعر بزرگوار در سفر (۵۵۱ هـ) به همدان در تحفة‌العراقین آن را نقد کرده.

نوروزنامه را نسبتی با عمر خیام نیست و از مسائلی که در کتاب رفته مبری و مغلّی است. چه نسبت است او را با زر و باز و خوید و اسب و تیر و کمان؟

عالی‌ترین صورت فرزاندگی عدالت است.

سقراط^۱

نبرد عقاید

سال ۱۳۷۰ را به مطالعه رسالات عربی حکیم عمر خیام سپری کردم، و از مطالعه آثار فارابی و ابن‌سینا غافل نبودم، دریافتم که بعضی از رباعیها از این رسالات متأثر و منبعث است؛ گمان کردم رمز رباعیهای اصیل را گشوده‌ام اما در آغاز سال ۱۳۷۱ بناگاه خود را در معرکه نبرد عقاید یافتم، جنگی بدرازای عمر انسان نبردی که بسیار پیش از یونانیان آغاز شد از مصر و بابل از ایران و رم از اروپا تا آمریکا، از عصر حجر تا عصر آهن و از آهن تا عصر فضا. گرچه ذهنیات انسانهای نخستین پایه و مایه معرفت و شناخت است. اما واقعیت‌ها با تکامل خرد دگرگون گردید. بهر رو ایده‌آلیسم نخستین پله معارف را نهاد ولی واقع‌گرایان که پیشروان دانش و جنبش‌های خردمندانه‌اند مجال را از ایده‌آلیست‌ها ربودند همچنانکه

۱- ص ۲۵۹ حکمت یونان ترجمه نادر زاد

ایده آلیستها به رئالیستها فرصت بالیدن نمیدهند. این معانی در «اشارات» شیخ بزرگوار ابوعلی سینا لایح است. در مقدمهٔ معراج-نامه بصراحت گوید: چون افشاء اسرار با بیگانه گویی غمز باشد و در پایان همین رساله فرماید «الاسرار صونوها من الاشرار» وضع اسرار نزدیک جاهل خطاست و منع معانی از عاقل ناستوده. اما بزرگان حکمت نیارامیدند هنگامی که در ۱۳۶۹ در (سیری در شاهنامه) آوردند که مردم پیشین زمین لرزه را امری عادی می پنداشتند و در حوادث طبیعی و تاریخی^۲ کمتر اشارتی میکردند. انگاشتم سخنی بی گواه و دلیل آورده ام حال که بنوشتن این سطور می پردازم بی آنکه حس کنم درمی یابم که من و همه زندانی و اسیر نیروی جاذبه هستیم و به عادت درک واقع نمی کنیم. آری ما همه زندانی نیروی جاذبه زمین و خورشید و ستارگانیم^۳، اما فیلسوفان و سخن سنجان ۱۷ قرن پیش عقیده فلسفی وحدت وجود را عنوان کردند، و هوشمند انسانی از سهرورد ستایش نور و مهر و فره ایزدی را در مایه وحدت توصیه نمود. بسیاری پذیرا شدند و برخی هم مردود شمردند. اما عارفان و سوفیان ایران عشق به مبداء نور و آفریننده را تا اتحاد و فنا بدل

۲- از برای تنوع خاطر خواننده ارجمند بجا می داند عقیده و گمان پیشینیان در علت زلزله از کتاب «نجوم و تنجیم یا حقایق و اوهام» تألیف دانشمند ریاضی سرتیپ هیوی ص ۱۲۰ چ ۱۳۳۵ بیاورد: بمقیدهٔ ایرانیان قدیم زمین بر شانه های یک فرشته و فرشته بر روی شاخ گاو و گاو بر پشت ماهی و ماهی در دریای پهناور کائنات شناور است و حشره بزرگی در اطراف این گاو پرواز می کند و گاهی آن را میگز و در اثر این گزش گاو خود را تکان می دهد و لذا زمین حرکت می کند و زمین لرزه تولید می گردد.

۳- جاذبه چه نیوتونی و چه اینشتاینی برای مجذوب یکسان است.

پذیرفتند. راستی که بزرگان و اندیشمندان ایرانی به نهایت در این مسائل تعمق کرده‌اند ناگزیر قطعه دیگری از همان سخنرانیهای دکتر شفق را نقل می‌کنم:

«اگر یونانیها در فلسفه برهانی تمیز داشته‌اند ما ایرانیان هم در فلسفه عرفانی صاحب مقام بوده‌ایم...» آیا این سخنان بر وهم است چگونه امروز با تطبیق مسائل علمی چیزی از حقیقت درک می‌کنیم و جاذبه را در نفس و ماده درمی‌یابیم... بهر رو بحث در مسائل فلسفه و تلفیق آن با ادیان در حوصله این کتاب نیست اما گویم این از نوادر است که فارابی معلم دوم و فیلسوف شیخ‌الرئیس ابوعلی‌سینا و فیلسوف خواجه نصیرالدین طوسی هر سه‌گان از نوابغ شیعه بوده‌اند.

مدار کار طبیعت بنحوی مرموز بر
مبانی ریاضی استوار است.

لینکلن بارنت^۱

فرهنگ و تحول

تحول تکامل پدید آورد ز بی‌دانشی کی تحول سزد؟

محسن فرزانه

اردیبهشت ۱۳۷۱

آغاز نام و شهره عمرخیام از ریاضی بود. چه در مقدمه رساله جبر گوید: ریاضیات به تقدیم سزاوارتر است. بین سنین ۱۸ تا ۲۵، رساله‌ای در تحلیل يك مسألة جبری و نیز رساله جبر و مقابله را که از آثار جاویدان ریاضی است در سمرقند نگاشت و به قاضی دست گشاده ابوطاهر عبدالرحمن بن ايلك (۴۳۰-۴۸۴) ارمغان داشت. در ۴۶۷ یعنی ۲۷ سالگی به اشاره نظام‌الملک و نیز ملک‌شاه

۱- ص ۲۳ جهان و اینشتاین ترجمه استاد احمد بیرشک

در اصفهان به هیئت منجمان سلطنتی پیوست و نبوغ ریاضی خویش آشکار کرد و زیج ملکشاهی نگاشت و کبیسه آورد و فصول از بی نظمی رها نید و سال خورشیدی را با همکاری دیگر منجمان با دقتی تمام بنظم آورد و تقویم جلالی پرداخت، ریاضی باب فلسفه است. این طبیعت هر اندیشمند است که در احوال جهان و چگونگی وجود بپژوهد. در اینجا دایره‌ها مشخص میشود، نخستین دایره اعتقادات مذهبی و ایمان روحی بآفریننده و آیات اوست. سپس دایره‌های فلسفه و علوم است که پیوسته در تداخل است. آنگاه صاحبان ذوق که ممارستی در فرهنگها دارند احساس خویش را در آینه نشر و نظم جلوه‌گر می‌سازند این آغاز حرکت در هر جامعه است. علم زاده هوش و ابتکار است اندر شناخت قوای فعاله و استخراج نیروهای نهفته. به گفته سعدی بزرگوار:

ابر و باد و مه خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

مصراع اول در کار بودن عوامل و مصرع دوم همه رشته مسائل زندگی را در بر میگیرد. پس کسی را یارای آن نیست که عالم ریاضی و نجوم و فیلسوف را رد کند که در کار پژوهش جهانی و در کمکشان ستاره‌شماری؟ این شأن دانشمندان است که چنین کند، خداوند هوش را بدین رو در آدمی بودیعت نهاده که در کم و کیف جهان ممارست کند و رازها بنمایاند.

فیلسوف یا عالمی که فرضیه‌های گوناگون طرح میکند تا به حقیقت دست یابد نمی‌توانش نکوهید. نیوتن را در پیشگاه علم همواره سرفرازی است اگر فرضیه‌جاذبه او در آزمایش مشکل آفرید، فرضیه اینشتاین آن را به کمال رسانید و مادی بودن نور و انحرافش را در حوزه یا حفره جاذبه ثابت کرد^۲. بزرگان ما چون رازی، فارابی و بوعلی سینا و بیرونی و کسان دیگر نیز حقی بر جهان فلسفه و علم دارند که با فرضیات خود مقدمات را طرح کردند و عمر خیام راه کمال پویید.

۲- ستاره‌ها و کهکشانها و همه دستگاههای وسیع و عظیم که تابع قانون جاذبه‌اند پیوسته در حرکت‌اند، جاذبه با قوه سروکار ندارد و حرکات ثوابت و سیارات نتیجه خاصیت جبری است که در خود آنها نهفته و سیر آنها را خواص طولی پیوسته فضازمانی معین می‌سازد: لینکلن بارنت ترجمه آقای بیرشک

این‌همه غنیمت ناشناخته، که در گنجینه ادب ما هست و ما همه منتظریم تا غریبه‌ای بیاید و آنرا بما بنمایاند، کتیبه‌های ما را بخواند، زبان باستانی ما را بما بیاموزد، تاریخ ادبیات ما را بنویسد و درباره شاهنامه تحقیق کند... همه کم‌حوصله و عجولند. هنوز گرد راه شاگردی از قبایشان پرنخاسته دعوی استادی دارند. بی‌آنکه از مکتب تحقیق غرب دقت و امانت‌داری را فرا گرفته باشند...

دکتر احمدعلی رجایی بخارایی^۱

سیری در منابع

در «راه سوم اندر شناخت عمر خیام»^۲ چهار رباعی را مهر اصالت زدم، دو رباعی از متن ترجمه حکیم از حطبه تمجیدیة ابن سینا مستفاد گشت، يك رباعی از رساله وجود و رباعی دیگر از قطعه شعر تازی استنباط شد.

اینك ناگزیر از تجدید مطلع است، چه رسالات فارسی و تازی حکیم از منابع رباعیم‌هاست، منبع دیگر برداشتهای فلسفی خاص

۱- ص ۳۹۱ مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی شماره ۸۹ به یاد استاد

بدیع‌الزمان فروزانفر ۱۳۵۴

۲- ص ۱۲۴ نشر ۱۳۶۷

اوست که انسان‌گرایی و ارزشهای طبیعی و فطری را عنوان می‌کند. منبع سوم همان اشارات سخن‌پردازان در دیوانها و تذکرهاست که در اعتبار برخی از آنها شك است.

بسال ۴۷۲ ق. بود که حکیم در اصفهان خطبه مشهور به توحید یا تمجید شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا را بخواش بعضی از دوستان بفارسی گرداند. هنگام آنست که چند پاره از خطبه بیاورد تاخواننده به عظم اثر و کیفیت انشاء پی برد و بداند که عمر خیام را چه احاطتی در زبان و ادب و فلسفه بوده‌است که به‌چنین سلاست بفارسی نقل کرده:

بسم الله الرحمن الرحيم سبحان الملك القهار الاله
الجبار لا یدرکه الابصار و لا یمثله الافکار، لا
جوهر یقبل الاضداد فیتغیر و لا عرض یسبق
وجوده الجوهر لا یوصف بکیف فیشابه و یضاهی
و لا بکم فیقدر و یجزی و لا بمضاف فهو ازل فی
وجوده... و الدهر وعاء زمانه و نسبة مبدعاته
الی اختلاف احيانه و المكان یلی الزمان وجوداً
و یحده اوائل علل الزمان تجریداً، لا ینقسم
تقدیراً و لاحداً واحد لا یقارن نظیراً و لا ضداً
واحد کلمة و عدداً واحد ذاتا و نعتاقها للعدم
بالوجود...

پاکا، پادشاهها، دادار، ایزد کامگار، خداوندی که آغاز همه چیزها ازوست و بازگشت و انجام همه چیزها بدوست و ایزد جل جلاله جوهر نیست که پذیرفتن اضداد متغیر گردد و بپاید دانست که نه هر جوهری ضد پذیر باشد چون ملائکه و اجرام سماوی بل چون صور که صور جوهرند و اضداد پذیرند ولیکن این سخن خطا نیست که خواجه می گوید و ایزد جل جلاله جوهر نیست که نشاید که وصفی وی را و دیگر چیزها را بود باشتراک و وی زیر هر جنس نبود زیرا که در ذات او تکثر نیست...

و دهر چون ظرفیست زمان را و دهر بر جمله زمان محیطست و بسبب دهر نسبت ملائکه کنند بزمان و اجزاء زمان و زمانیان که ایشان سرمدی اند و متغیر نشوند پس (مکان) از زمان پدید آمده است که حد کننده او افلاکست و بیرون فلک هیچ موجود نیست نه خلا و نه ملا، یکی از آنرو که تقدیر و اجزاء، نپذیرد و یکی از آنکه ضد و نظیر ندارد دیگر بذات و نعت و کلمه کامگار نیست که عدم بر وجود وی قوی کند...

این تمهید از برای نمودن و شناساندن دو رباعی اصیل عمر خیام است که او با بکار گرفتن پاره ای از کلام و مفهوم متن، آنها را سروده. آنجا که می گوید: بیرون فلک هیچ موجود نیست نه خلاء و نه ملا، یکی از آن رو که تقدیر و اجزاء نپذیرد و دیگر از آن که ضد و نظیر ندارد. گرچه متکلمان را عقیده بر آنست که خلاء محال است و مکان هیچگاه خالی از شاغل نیست هرگونه تغیری در ذرات

و اشیاء و اجسام اعم از فلکی و عنصری بنا بر اراده خداوند است. عمر خیام خلاء و بیرون فلک را وسیله و سرآغاز مطلب فلسفی قرار داده است. حال پیش از بیان هرگونه توضیح و تفسیر متن رباعی را می‌آوریم و سپس به بررسی آن می‌پردازیم:

۱- زین سقف برون رواق و دهلیزی نیست

جز با من و تو عقلی و تمیزی نیست

هرچیز که وهم کرده‌ای کان چیزی هست

خوش بگذر از آن خیال کای چیزی نیست

عبید زاکانی رباعی را بسال ۷۴۰ در اخلاق الاشراف بی ذکر نام گوینده نقل کرد^۳. مقدمه و تمهید آن در حکمت مذهب مختار است که با کنایه و اشاره برخی از فلسفه عمر خیام را تفسیر می‌کند. رباعی از این تاریخ در نسخ دیگر درج شده است مصرع اول مقتبس از متن خطبه شیخ است که بیرون فلک موجودی نیست نه خلاء و نه ملاء.

مشائیان بر آن بودند که فلک اعظم مانند سقفی مدور بر عالم محیط است. و خلاء در آن محال، اما این اشاره که بیرون فلک نه موجودی و نه فلک دیگر است، اشاره به نظام فلکی است که جهان را عقول عشر و افلاک نه‌گانه دربر دارد. لذا بیرون و خارج از آن به زعم آنان عدم است نه تنها ملاء یعنی جسم و ماده حتی زمان و ملائکه به پندار ابن سینا نیست و همه خلاء است که عدم موقت ماده

است. اکنون دانشمندان معتقدند جایی از گیتی نیست که از ماده تهی باشد زیرا فضا خود چیزی جز صورتی از وجود ماده نیست فضا تا زمانی وجود دارد که ماده هست فضای بین ستارگان را محیطی مادی اشغال کرده که آن را میدان جاذبه نامند...

عمر خیام در رسالهٔ جواب به سه سؤال خلاء را چنین توضیح میدهد، خلاء به تصور و عقل وجود دارد ولی در عالم اعیان نیست و بمضی آن را فطرت خود به خودی میدانند که اجسام در پهنهٔ آن می‌زیند و آن را شکافته به جنبش درمی‌آیند جمله حکیم چنین است:

كقول من يقول ان الخلاء بعد مفطور ممتد يسعه
الاجسام و تغرفه و تتحرك فيه من موضع الى
موضع فان هذه الاوصاف موجودة في العقل، الخلاء
الموجود المتصور في العقل المعدوم في الاعيان...

مشائیان (پیروان ارسطو) گویند: چون از برکت عقل فعال و فیض خداوند واجب‌الوجود عقل اول که وجود دوم است فائض گردید و این عقل بر فلك اطلس استوار است پس بر دهر و زمان محیط و فوق آن چیزی نمی‌تواند موجود باشد و آنچه هست در طبقات زیرین و محاط افلاک است و در کرة تحت قمر^۴ یا زمین

۴- به‌هنگام تحریر این سطور (اواخر خرداد ۱۳۷۱) خبری مسموع افتاد که: ماهواره‌ای عکسها و علائمی به‌کرة زمین مخابره کرده که دانشمندان اکنون دریافتند ۹ منظومهٔ شمسی دیگر در کنارهٔ کهکشان نزدیک ما وجود دارد که هر يك را خورشیدی و سیاراتی است. بنابراین وجود حیات در منظومه‌های دیگر بعید بنظر نمی‌رسد.*
• منبع خبر رادیو بی‌بی‌ئی است.

است که موجودات جاندار چون انسان و غیر آن وجود دارند. عقل و تمییز خاص همین انسانها یا مخلوق اشرف است و اگر جز این است وهمی و خیالی بیش نیست. دبستان المذاهب ده اثری از قرن ۱۱ هجری است و در هندوستان برشتهٔ تحریر آمده است گوید فرقه‌ای بوده‌اند بنام سمرادیان که سمراد در لغت وهم و پندار است و ایشان بر چند گونه‌اند نخست پیروان فرتوش که در آغاز عهد ضحاک اژدها بود کیش او آنست که عالم عناصر وهم است و باقی افلاک و انجم مجردات هستند بعد از او فرشیدیه‌اند که او گوید افلاک و انجم همه خیال است، وجود ندارد مگر مجردات و ازین سپس فرایرجه‌اند او بر آن رفته که مجردات را نیز وجود نیست یعنی عقول و نفوس هستی واجب‌الوجود است باقی خیال است که این همه به خاصیت آن وجود موجود می‌نماید.

من الاستشهاد حکیم عمر خیام^۴: صانع به جهان کهنه همچون ظرفیست... در صحت وجود این نعله‌ها مجال شک و تردید باقیست ولی مؤلف دبستان به کلام حکیم استشهاد کرده و من عندی نمی‌تواند باشد.

بدین رباعی (زین سقف برون) پاسخهایی به تعریض گفته‌اند که به فخرالدین عراقی، افضل کاشی و عثمان مختاری منسوب است ولی هدایت در ریاض‌العارفین به خواجه نصیرالدین نسبت میدهد.

جز حق حکمی که حکم را شاید نیست
 هستی که ز حکم او برون آید نیست
 آن چیز که هست آن چنان می باید
 آن چیز که آن چنان نمی باید نیست

عبدالرحمن جامی هم چنین سروده:
 سوفسطائی که از خرد بی خبر است
 گوید عالم خیالی اندر گذر است
 آری همه عالم خیالی است ولی
 جاوید در او حقیقتی جلوه گر است

رباعی دوم

این بیان ابن سینا در متن خطبه است که «دهر چون ظریفست
 زمان را و دهر بر جمله زمان محیط است».
 بیت اول رباعی ذیل ترکیبی از متن این ترجمه است.

۲- صانع به جهان کهنه همچون ظریفست

آیست بمعنی و بظاهر برفیست
 بازیچه کفر و دین به طفلان بسیار
 بگذر ز مقامی که... حرفیست

صورت و ترکیب رباعی چنانست که خواننده را در بدو امر تا حد انکار دستخوش تردید می کند ولی با اندکی بینش دریافته می شود

که موضوع سخن ناظر به مفاهیم دهر و زمان مطلق یا زروان است و بدوران پیش از اسلام مربوط است. این رباعی در هیچ یک از مجموعه‌ها جز در یک مأخذ بنام دبستان المذاهب که تألیف کیخسرو پسر آذرکیوان است نیامده، مؤلف وقایع مسلکی و مذهبی ملل و نحل را تا سال ۱۰۶۸ برشته تحریر کشیده است.

رباعی که ذیل گفتار دربارهٔ سمرادیان نقل و درج شده بظاهر اصیل می‌نماید زیرا از کلام منشور شیخ و حکیم مقتبس است و با اندیشهٔ او دمساز.

مع ذلك شرح مبسوط و مفصل را از خامهٔ دکتر ملکشاهی مترجم و شارح اشارات و تنبیهات می‌آوریم:

این سینا بعد از آن که عدم امکان جدایی معلول را از علت تام بیان نمود و وجود علت را در ظرف سرمد قرار داد که فوق زمان و دهر است، حال می‌خواهد معنای ابداع و صنع و تکوین و احداث را با توجه به مطالبی که ذکر کرده است شرح دهد بنابراین در مقام تفسیر ابداع می‌گوید، تنها چیزی که در ابداع لازم آن است که هستی چیزی به دیگری تعلق داشته باشد بدون احتیاج به ماده یا آلت یا زمان. پس هر چیزی که مسبوق به عدم زمانی باشد از واسطه بی‌نیاز نخواهد بود، به این ترتیب ابداع در مجردات و صنع در مادیات و زمانیات استعمال می‌شود، و این دو لفظ مقابل یکدیگرند. مورد استعمال «تکوین» در جایی است که معلول دارای هستی مادی

باشد و مورد استعمال احداث جایی است که معلول دارای وجود زمانی باشد و هر يك از این دو لفظ از جهتی مقابل ابداع می باشد ولیکن رتبه ابداع از تکوین و احداث بالاتر است. چه هستی خود ماده به تکوین و هستی زمان به احداث نیست زیرا محال است به ماده دیگر و زمان به زمان دیگر مسبوق باشد، پس ابداع بالاترین مرتبه آفرینش است.

عمر خیام در جمله (ونسبة مبدعاته الى اختلاف احيانه) مبدعات را بیدریغ به ملائکه ترجمه می کند گوید (بسبب دهر نسبت ملائکه کنند).

او با پذیرش توحید فلسفی و منطقی در رباعی به جهان کهنه اشارت دارد صانع به جهان کهنه همچون ظرفیست. اصطلاحات دهر و زمان و زروان (خدای زمان) همچون برخی از اصطلاحات اعتقادی عهد ساسانیان است که دوران اختناق و تلاطم عقاید بوده است. از این رو گوید چنین صانع همچون برف در ظرف دهر و زمانه است که آبی یا سرابی بیش نیست و به کلام ناصر خسرو (۳۹۴-۴۸۱) وجه بطلان مذهب دهری که فلك را صانع عالم دانده^۷ در زادالمسافرین آورده است.

سومین رباعی

چون عمر خیام رساله کلیات وجود را به خواست مؤید الملك

وزیر و فرزند خواجه نظام‌الملک برشته تحریر کشید معتقدات فلسفی و نظام فلکی رایج را چنین عرضه داشت:

آنچه بسیط است از وجه تفاوت رتبت دو نوع کلی است، نوعی را عقل گویند و نوعی را نفس و این هر یکی بده رتبت است. هر عقلی را نفسی است بازای او که عقل بی نفس نباشد و نفس بی عقل و این عقول و نفوس چنانکه مدبر این افلاک اند محرک اند هریکی مر جرم فلك خویش را و آنچه نفس است محرک است بر سبیل فاعل و آنچه عقل است محرک است بر طریق معشوقی از آن جهت که عقل به رتبت برتر از نفس است و شریفتر از نفس است بدان سبب بواجب‌الوجود نزدیک است.

نقل این پاره از رساله از برای نمایاندن عقیده فلاسفه مشائی به مدبران فلکی است اما مدبران فلکی یا ستارگان را داستانی بس دراز است. جوامع نخستین کون و فساد از ستارگان میدانستند و سعد و نحس کواکب هم از یادگارهای این اقوام است.

عمر خیام را بدین موازین عقیدتی نبود و بگفته شیخ‌الرئیس بوعلی سینا از برای رغبت عامه بدان متمایل بود. صاحب چهارمقاله گوید:

گرچه حکم حجة‌الحق عمر بدیدم اما ندیدم او را در احکام نجوم هیچ اعتقادی و از بزرگان هیچکس ندیدم و فلسفی نشنیدم که در احکام اعتقادی داشت. گرچه احکام را با مبانی فرق است. متکلمان و سنت‌گرایان هم با این فرضیه توافق نداشتند ابو حامد غزالی در

احیاء علوم الدین^۸ بدین معنی اشاره دارد... که چون (خلق) بشنوند که این آثار در عقب سیر ستارگان حادث میشود و در دلشان افتد که ستارگانند که تأثیر میکنند و ایشان خدایان مدبراند. بدانچه جواهر شریف آسمانی اند وقع ایشان در دلها بزرگ شود و دلها بدیشان ملتفت نماید و در نیکی و بدی، بیم و امید از ایشان دارد و ذکر حق تعالی از دل محو شود...

پس هم فیلسوفان راستین‌گرا و هم متکلمان با فرضیه نظام فلکی فارابی و در حقیقت ارسطو مخالف‌اند؛ و این اسطوره ملل‌کهن بخصوص بابلیان و یونانیان است.

از این‌رو عمر خیام پس از اهداء رساله به مؤیدالملک، آهسته زمزمه میکند:

۳- اجرام که ساکنان این ایوانند

اسباب تردد خردمندانند

هان تا سر رشته خرد گم نکنی

کانها که مدبرند سرگردانند

خلط شبهه نشود، هدف غزالی با خیام متفاوت است هر یک با دیدی خاص بر این صحنه می‌نگرد. خیام افلاک و ستارگان را بریشخند مدبر می‌داند، چه بی‌درنگ می‌پرسد اگر اینان صاحب عقل و نفوس‌اند چرا سرگردان و فاقد اندک اراده‌اند؟ او به انسان

بخرد هشدار میدهد که پذیرای این گونه فرضیه‌های غیرعلمی نشود. رباعی در نسخه خطی مورخ ۷۸۶ که در ۱۱۷۲ ه. در هند استنساخ شده بنام حکیم ضبط است.

چهارمین رباعی

برخی از نویسندگان عمر خیام را فیلسوفی بدبین پنداشته‌اند و به چند رباعی دخیل که در مجموعه‌ها نشر شده استناد جسته‌اند. چنانکه در نزهة المجالس آمده است:

تا راه قلندری نپویی نشود رخساره بخون دل نشویی نشود

✱

يك روز زبند عالم آزادنیم يك دم زدن از وجود خود شاد نیم

✱

ماییم که اصل شادی کان غمیم سرمایه دادیم و نهاد ستمیم

✱

تا چند ز تنگنای زندان وجود ای کاش سوی عدم دری یافتمی

✱

عمری است مرا تیره و کاریست نه راست

محنت همه افزوده و راحت کم و کاست

که همه مردود است اما او در اوج شهره فلسفی به سبب حقد و حسد دست‌اندرکاران و متظاهران گریز از چنین سالوسان را که به انواع حیل می‌آزردندش راجح شمرد. در این اوان بود که این قطعه عربی را در شکایت اهل زمانه سرود:

زجیت دهرأ طویلا فی التماس اخ یرعی ودادی اذ ما خلته خانا
فکم آلفت و کم آخیت غیر اخ و کم تبدلت بالاخوان اخوانا
وقلت للنفس لما عز مطلبها واللہ لا تآلفی ما عشت انسانا^{۱۰}

«مدتی گذراندم تا دوستی بیابم که خائن نباشد و جانب دوستی نگهدارد با کسانی دوستی کردم که شایستگی نداشتند و از دوستی بدوست دیگر پرداختم چون یافتن دوست واقعی مشکل نمود با خود گفتم از بهر خدا تا زنده هستی با آدمیزاده میامیز.»
این قطعه زبان حال حکیم در دوران اوج شهره فلسفی است که رباعی ذیل برگردان فارسی آن است:

۴- آن به که در این زمانه کم گیری دوست

با اهل زمانه صحبت از دور نکوست

آن کس که ترا زندگی تکیه بدوست

چون چشم خرد باز کنی دشمنت اوست

در کتاب زندگی و آثار عمر خیام اثر تیرتبه پژوهنده هندی در

۲۹ مأخذ به عمر خیام نسبت داده شده.

رباعی پنجم

یکهزار و دو یست سال است که مفاهیم و اصطلاحات فلسفی

همچون جوهر و عرض، عقل و نفس، جزوی و کلی، علت و معلول،

۱۰- از نسخه روزن. رباعیات حکیم عمر خیام ص ۵۳ چ ۱۹۲۸ و تیرتبه چ ۱۹۴۱

جسم و بسیط، کون و فساد، واجب و ممکن، خیر و شر، جبر و تفویض، قدیم و حادث منبع الهام فیلسوفان و متکلمان است، در رسالات فارسی و عربی حکیم نیز به حد وفور مشهود است. بی آنکه وارد بسط و شرح مقال گردد گوید:

۵- چون نیست مقام ما درین دهر مقیم

پس بی می و معشوق خطائست عظیم

از محدث و از قدیم کی دارم بیم

چون مزرفتم جهان چه محدث چه قدیم

بحث کشف این اصول (قدیم و حادث) در اشارات و تنبیهات شیخ بزرگوار به تفصیل رفته است که مراجعه بآن روشنگر موضوع است رباعی نخست در سندبادنامه (۵۵۶) بی ذکر نام گوینده نقل شده سپس در مونس الاحرار (۷۴۱) بنام عمر خیام به ثبت رسیده

۶- ای آنکه نتیجه چهار و هفتی وز هفت و چهار دائم اندر تفتی

می خور که هزار بار بیشتر گفتم باز آمدنت نیست چو رفتی رفتی

از یونانیان تالس آب را، هراکلیت آتش را، آناکسیمن باد را و آمپدوکل چهار عنصر را منشاء حیات و ماده آفرینش میدانستند. ریشه این اعتقادات که از ۶۰۰ پیش از میلاد پیشتر نمیرود به عنوان مقدمات فلسفه اعلام شد؛ اما در ایران زمین از سه هزار سال پیش در لوای معتقدات مذهبی مطرح بود.

افزون که مهر و خورشید و ستارگان نیز ستایش میشد. نیایش ستاره‌ها را باید از معتقدات بومیان ۵ هزار سال پیش ایران بشمار آورد.

این میراث در دوران اسلامی درخشیدن گرفت و یکی از مسائل فلسفی بشمار میرفت و بیشتر سرایندگان و نویسندگان بدان استناد میکردند تا عمر خیام فشرده عقاید کهن را در بیت اول رباعی آورد و بیت دوم هم متمم همان اندیشه‌های پیشین است.

درباره این رباعی خاصه راه سوم به تفصیل سخن رانده‌ام: اینک بی‌فایده نمی‌داند بحث منقول از کتاب روانشناسی ژنتیک^{۱۱} را به تکرار بیاورد که نقد حال و تحلیل علمی است:

«زندگی از مرگ متنفر است و با تمایلی که انسان به نگهداری خویش دارد، زندگی با خواست رشد و افزایش و تولید مثل، جلوه اثبات وجود در مقابل عدم وجود است... انسان بیشتر نیاز دارد برای حفظ زندگی خویش، امیال، امیدها، افکار و شور و شوق خود را زنده نگهدارد. وظیفه اصلی انسان مبارزه علیه مرگ است: بهمین دلیل است که برای انسان بین نظرهای دیگر در برابر مرگ موضوع بهداشت روانی مطرح میشود. خلاصه آنکه باید بطور منظم زندگی را با شادی و زیبایی نگریست، خود را در حلقه جوانان سالم قرار داد تا جوان ماند، اعتماد بخود را حفظ کرد تا قادر به شروع مجدد بود...»

۷- ما لعبتگانییم و فلك لعبت باز از روی حقیقتی نه از روی مجاز
بازیچه همی کنیم بر نطع وجود گردیم به صندوق عدم يك باز

این رباعی را دو خصیصه است نخست آنکه در اندیشه های افلاطون ریشه دارد چه بزرگان و حکیمان ما بنا به محظورات کمتر بدین گونه آثار اقبال مینمودند. دیگر آنکه از سه رباعی اصیل عمر خیام است که در البلغة فی الحکمة عبدالقادر اهری بسال ۶۲۹ هـ. نقل شده. عبدالقادر اهری حکیمی فاضل بود که عقیدتی خاص به عمر خیام داشت، او در البلغة، حکمت را با تصوف درآمیخت و با اشعار سنائی و انوری و دیگران زینت داد.

دو بار (ص ۱۹۸ و ۱۲۱) که نام حکیم را می آورد بااعظام و اجلال است:

كما اشار اليه الجبر الهمام عمر الخيام، قدس الله روحه.

كما اشار اليه الجبر الباهر والبحر الفامر عمر الخيام رضي الله عنه.

او که دیوان سنائی را در دست داشت به عمد شعر او را به خیام نسبت میدهد. این يك را می ستاید اما رباعی او (عمر خیام) را با متنی عامه پسند نقل می کند. بهر رو ازاینکه استاد محمدتقی دانش-پژوه، این اثر نفیس را تصحیح و بزیور طبع آراست خدمتی شایان تحسین به تاریخ حکمت و فلسفه نمود. رباعی پیش از ۶۲۹ بنام دیگری نیامده و در کلیه نسخ از سده نهم به بعد در زمره رباعیهای حکیم ثبت افتاده افلاطون در کتاب نوامیس یا قوانین^{۱۲} چنین بیان

مطلب می‌کند:

فرض کنیم هر يك از ما عروسکی است که خدایان برای خیمه‌شب بازی و تفریح یا به منظور جدی تر ساخته‌اند حقیقت امر در این باره بر ما معلوم نیست ولی همین قدر می‌دانیم که هر يك از عوامل (لذت و درد و غیر آن) چون ریسمانهایی در درون ما هستند که یکی ما را بسویی می‌کشد و دیگری بسوی دیگر... خرد بما فرمان می‌دهد که پیوسته بیکی از آن دو جهت رو آوریم و دست از ریسمانی که ما را به جهت خاص می‌کشاند برنداریم و در برابر ریسمانهای دیگر ایستادگی کنیم اینست راه زرین و مقدس خرد که قانون نام دارد... اندکی دقت ما را متوجه باریك بینی حکیم می‌کند که جبر طبیعی و آثار محیط و سیر قهری تحول که از سخنان دانشمندان امروز است زیر گوش ما زمزمه می‌کند.

۸- رباعیهایی که ازین پس می‌آید چنان مشهور و شناخته است که نیازی به تفسیر و توضیح ندارد. تنها به ذکر منابع اکتفا می‌شود.

آرند یکی و دیگری بر بایند بر هیچ کسی راز همی نگشایند
ما را ز قضا جز این قدر ننمایند پیمان‌ه تویی باد بتو پیمایند
در جنکی محفوظ در کتابخانه مجلس که بسال ۷۵۰ کتابت شده
پنج رباعی بنام عمر خیام آمده که رباعی مرقوم در آن درج است و
نیز چنانکه در «راه‌سوم» آوردم در بعضی از نسخ «سوانح» شیخ
احمد غزالی (متوفی ۵۲۰) هم آمده است

۹- چون چرخ بکام يك خردمند نگشت

خواهی تو فلک هفت شمر خواهی هشت

چون باید مرد و آرزوها همه هشت

چه مور خورد بگور و چه گرگ بدشت

برخی مصرعهای سوم و چهارم را بی‌واو عاطفه خوانده‌اند.

چنین می‌نماید که بیت دوم پاسخی به سروده ناصرخسرو باشد:
مردکی را بدشت گرگ درید.

۱۰- گر کار فلک به عدل سنجیده بدی

احوال فلک جمله پسندیده بدی

ور عدل بدی بکارها در گردون

کی خاطر اهل فضل رنجیده بدی

عمر خیام در رساله کون و تکلیف بدین معانی اشاره دارد او میفرماید:

ان اشخاص الناس متفاوتة فی قبول الخیر و الشر و الرذائل و الفضائل و ذلك بحسب امزجة ابدانهم و هیئات نفوسهم...
مردم در پذیرش خیر و شر و رذایل و فضایل متفاوتند و این به سبب اختلاف مزاجها و روحیات آنان است و بیشتر حق خویش را بر دیگران برتر میدانند و در استیفای آن مبالغه می‌ورزند و حقوق دیگران را که متعهد ادای آن هستند ناچیز و نادیده می‌بینگارند. ناگفته نماند که بخش عمده کتاب قوانین افلاطون اندر فواید عدل و دادگری است.

رباعی در نزهة المجالس سده هفتم نیز درج است.

۱۱- يك شیشه می کهن ز ملکی نو به

وز هرچه نه می طریق بیرون شو به

چرخشت به از ملك فریدون صد بار

خشت سر خم ز تاج کیخسرو به

رباعی در راحة الصدور نجم‌الدین راوندی که به سال ۵۹۹ آغاز نگارش کرد بی‌نام گوینده آمده است. مصرع سوم در نزهة المجالس (۶۵۵) چنین نقل شده: درد است به از ملك فریدون صد بار که دال مضموم است.

۱۲- دارنده چو ترکیب چنین خوب آراست

باز از چه سبب فکندش اندر کم و کاست

گر نیک نیامد این بنا عیب کراست

ور نیک آمد خرابی از بهر چراست؟

مصرع دوم بدین ضبط هم آمده است: از بهر چه او فکندش اندر کم و کاست.

و در بیشتر نسخ بیت دوم چنین است

گر خوب نیامد این بنا عیب کراست

ور خوب آمد خرابی از بهر چراست؟

رباعی پیش از ۶۰۶ در رساله فخر رازی، ۶۲۰ در مرصادالعباد

نجم الدین رازی، ۶۲۹ در البلغة فی الحکمه عبدالقادر اهری، ۶۴۴

در اخوانیات قاضی نظام الدین اصفهانی، ۶۵۵ در نزهۃ المجالس

جمال الدین خلیل شروانی نقل شده و بیش از هر رباعی و سروده

بر آن ردیه ساخته اند.

۱۳- دوری که درو آمدن و رفتن ماست

او را نه نهایت نه بدایت پیدا است

کس می نزند می درین معنی راست

کاین آمدن از کجا و رفتن به کجاست

در مرصادالعباد بیت اول چنین است:

در دایره ای کامدن و رفتن ماست آن را نه بدایت نه نهایت پیدا است

ضبط مونس الاحرار ارجح می نماید. این رباعی هم چون رباعی ۱۲ نخستین بار در مرصاد العباد نقل شده

۱۴- خورشید به گل نهفت می نتوانم

واسرار زمانه گفت می نتوانم

از بحر تفکرم برآورد خرد

دری که زبیم سفت می نتوانم

جمال الدین خلیل شروانی رباعی را بین ۶۴۹ تا ۶۵۵ در نزهة المجالس باب پانزدهم در معانی حکیم عمر خیام آورده است.

۱۵- زآوردن من نبود گردون را سود

وز بردن من جاه جمالش نفزود

وز هیچ کسی نیز دو گوشم نشنود

کاوردن و بردن من از بهر چه بود؟

نخست در البلغة فی الحکمة بسال ۶۲۹ (ص ۲۰۴) بی ذکر نام آمده سپس در نزهة المجالس بنام حکیم نقل شده

۱۶- ترکیب پیاله که درهم پیوست

بشکستن آن روا نمی دارد مست

چندین سر و پای نازنین از سر دست

از مهر که پیوست و بکین که شکست

علامه‌الدین عطاملک جوینی در تاریخ جهانگشای (۶۵۸ هـ.) ص ۵۸ بنام عمر خیام آورده و در نزهةالمجالس هم بنام حکیم درج است.

۱۷- هر نره که بر روی زمینی بوده است

خورشید رخی زهره‌جبینی بوده است

گرد از رخ نازنین بآزرم فشان

کان هم رخ و زلف نازنینی بوده است

رباعی در تاریخ گزیده حمداله مستوفی (۷۳۰ هـ.) بنام حکیم آمده در نزهةالمجالس و فردوس‌التواریخ هم نقل شده است

۱۸- پیش از من و تو لیل و نهار بودست

گردنده فلك زبهر کاری بودست

زنهار قدم بخاک آهسته نهی

کان مردمك چشم نگاری بودست

رباعی نخست در مرموزات اسدی از شیخ نجم‌الدین رازی (۶۲۱) بی ذکرنام گوینده آمده آنگاه در نزهةالمجالس بنام حکیم نقل شده، مصرع اول را عبید زاکانی (۷۴۰) در کلیات آورده است. دو مأخذ مرموزات و نزهة مصرع دوم را چنین نقل کرده‌اند: در هر قرنی بزرگواری بودست که ملحق به نظر میرسد.

۱۹- در دهر چو آواز گل تازه دهند

فرمای بتا که می باندازه دهند

از حور و قصور وز بهشت و دوزخ

فارغ بنشین که آن هر آوازه دهند

در نزهة المجالس ذیل نام عمر خیام ثبت است.

۲۰- چون ابر بنوورز رخ لاله بشست

برخیز و بجام باده کن عزم درست

کاین سبزه که امروز تماشاگه تست

فردا همه از خاک تو برخواهد رست

از رباعیهای مندرج در مونس الاحرار است که محمد پسر بدر
جاجرمی در ۷۴۱ گرد آورده.

۲۱- چون روزی و عمر بیش و کم نتوان کرد

خود را بکم و بیش دژم نتوان کرد

کار من و تو چنانکه رأی من و تست

از موم بدست خویش هم نتوان کرد

حکیم در رساله جواب عن ثلاث مسائل گوید:

و اما سؤاله عن ای فریقین اقرب الی الصواب

فلعل الجبری اقرب الی الحق فی بادی الرأی و

ظاهر النظر من غیر ان يتلجلج فی هذیانه و

یتفلغل فی خرافاته فانه حینئذ یبعد عن الحق جداً.

این پرسش که نظر کدام دسته (جبری یا تفویضی) به حقیقت

نزدیکتر است به ظاهر جبری است بدان شرط که در لجه هذیان و غلفله خرافات درنیفتد. عمر خیام این نظر را پرورانده تا چگونه داوری شود.

رباعی در نزهة المجالس و مونس الاحرار درج است.

۲۲- خوش باش که پخته‌اند سودای تو دی

فسارغ شده‌اند از تمنای تو دی

قصه چکنم که بی تقاضای تو دی

دادند قرار کار فردای تو دی

مضمون این رباعی هم از پی رباعی ۲۱ بر جبر و قضا و توکل است که نزهة المجالس آورده و دوبار هم ضبط شده

۲۳- از دی که گذشت هیچ ازو یاد مکن

فردا که نیامدست فریاد مکن

بر نامده و گذشته بنیاد مکن

حالی خوش باش و عمر بر باد مکن

ملخص روش فلسفی است که عمر خیام بزمان و عصر خاص تجویز کرده رباعی در نزهة المجالس درج است.

۲۴- در کارگه کوزه‌گری رفتم دوش

دیدم دو هزار کوزه گویا و خموش

ناگاه یکی کوزه برآورد خروش

کو کوزه‌گر و کوزه‌خر و کوزه‌فروش

بیت دوم در نزّه‌المجالس چنین آمده:
 از دسته هر کوزه برآورد خروش
 صد کوزه‌گر و کوزه‌خر و کوزه‌فروش
 این ضبط رسا به معنی نیست.

۲۵- این بحر وجود آمده بیرون زنهفت
 کس نیست که این گوهر تحقیق بسفت
 هر کس سخنی از سودا گفتند
 زان روی که هست کس نمیداند گفت

حکیم در رساله «فی الوجود» چنین گوید:
 اذا الذات قبل الوجود كانت معدومه وكيف يكون
 الشئ مفتقراً الى الشئ قبل الوجود؟
 هرگاه ذات پیش از وجود بود معدوم بود چگونه شئی نیازمند به
 شئی پیش از وجود بوده؟
 حکیم و شیخ‌الرئیس بوعلی‌سینا در باب وجود بسیار سخن گفته‌اند
 و رسالاتی پرداخته‌اند. رباعی در مونس‌الاحرار بدر جاجر می‌منقول
 است.

هدف نهائی شعر و ادبیات شادی آفرینی
است و تلطیف عواطف و آموختن حقیقت.

ارسطو

رباعیها و شاهنامه

رباعیهای که ذیل نام عمر خیام سروده شده در حقیقت ترانه-
های ملی ایرانیان است. همچون شاهنامه که استوارنامهٔ ایرانی است.
از ۱۲۰۰ رباعی که بنام عمر خیام آمده پنج درصد آن از حکیم
نیست ولیکن ما آنها را جزئی از کل ادب فارسی و فرهنگ ایران
زمین میدانیم. شاهنامه با رباعیها وجوه مشترکی دارد که در مقدمهٔ
راه سوم اشارتی کرده‌ام.

عمر خیام واضع رباعی و ترانه نیست. بل واضع سبک و روشی
است که از پی او دیگر گویندگان هماواز شدند و به سیمای بخشی
از فرهنگ ایران جلوه‌گر شد.

نشر و طبع فوق‌العاده رباعیها و استقبال خوانندگان دلیلی
روشن بر دریافت و پذیرش مردم ایران است، همچنانکه شاهنامه

است. نه گمان رود از سده نوزدهم که فیتز جرالذ رباعیها را به انگلیسی گزاره کرد بناگاه ایرانیان بدین مخزن عظیم برداشتها و تفکرات فلسفی آشنا شدند؟ چنانکه در مقدمه کتاب عمر خیام و فیتز جرالذ، نشر پارسا آوردم ایرانیان از دیرباز بویژه از قرن هفتم تا نهم هجری رباعیهای عمر خیام را به حد وفور تکثیر و استنساخ کردند ولی کار فیتز جرالذ نقطه انفجار بود تا چنین اثر جهان گیر شد. شگفتا که نشر رباعیها، هنرهای نقاشی و مینیاتور و خوش نویسی را احیا کرد و توان بخشید چنانکه استادان و بزرگانی در این رشته ها ظهور کردند.

رباعیها

برخی از رباعیهایی که در متونی از قرن هفتم بنام عمر خیام ثبت شده در صحت انتساب آنها شك و تردید است. این شکوک ناشی از ضعف تألیف و معنی یا تقلید و تعریض و فقدان هدف یا شناخت گوینده است از جمله:

برخیز بتا بیار بهر دل ما
حل کن بجمال خویشتن مشکل ما
يك كوزه شراب تا بهم نوش كنیم
زان پیش که كوزه‌ها كنند از گل ما
مجموعه ۷۵۰ کتابخانه مجلس

ای دوست حقیقت شنو از من سخنی
با باده لعل باش و با سیم تنی
كان كس که جهان كرد فراغت دارد
از سبليت چون تویی و ریش چو منی
مجموعه ۷۵۰ کتابخانه مجلس

تا راه قلندری نپویی نشود
 رخساره بخون دل نشویی نشود
 سودا چه پزی تا که چو دلسوختگان
 آزاد به ترک خود نگویی نشود
 نزهة المجالس

يك روز ز بند عالم آزاد نیم
 يك دم زدن از وجود خود شاد نیم
 شاگردی روزگار کردم بسیار
 در کار جهان هنوز استاد نیم
 نزهة المجالس

هرگز دل من ز علم محروم نشد
 کم ماند ز اسرار که مفهوم نشد
 با این همه چون بنگرم از روی خرد
 عمرم بگذشت و هیچ معلوم نشد
 نزهة المجالس

ماییم که اصل شادی و کان غمیم
 سرمایه دادیم و نهاد ستمیم

پستیم و بلندیم و کمالیم و کمیم

آینه زنگ خورده و جام جمیم

نزهة المجالس

ترکیب طبایع چو بکام تو دمی است

رو شاد بزی اگرچه بر تو ستمی است

با اهل خرد باش که اصل تن تو

گردی و نسیمی و شراری و نمی است

نزهة المجالس

هر راز که اندر دل دانا باشد

باید که نهفته تر ز عنقا باشد

کاندر صدف از نهفتگی گردد در

آن قطره که راز دل دریا باشد

نزهة المجالس

هم دانه اومید به خرمن ماند

هم باغ و سرای بی تو و من ماند

سیم و زر خویش از درمی تا به جوی

با دوست بخور گرنه بدشمن ماند

نزهة المجالس

بر شاخ امید اگر بری یافتمی هر رشته خویش را سری یافتمی
تا چند ز تنگنای زندان وجود ای کاش سوی عدم دری یافتمی
نزهة المجالس

گیرم که باسرار معما نرسی در شیوه عاقلان همانا نرسی
از سبزه و می خیز بهشتی بر ساز گانجا به بهشت یا رسی یا نرسی
نزهة المجالس

آنها که به صحرای علل تاخته اند بی او همه کارها پرداخته اند
امروز بهانه ای در انداخته اند فردا همه آن بود که دی ساخته اند
نزهة المجالس

رفتم که درین منزل بیداد بدن در دست نخواهد بجز از باد بدن
آنها باید بمرگ من شاد بدن کز دست اجل تواند آزاد بدن
نزهة المجالس

مشتو سخن زمانه ساز آمدگان می خواه مروق ز طراز آمدگان
رفتند یگان یگان فراز آمدگان کس می ندهد نشان ز باز آمدگان
نزهة المجالس

آنها که کهن ترند و آنها که نوند
هر يك به هوای خویش لختی بدوند

این سفله جهان به کس نماند جاوید

رفتند و رویم، دیگر آیند و روند

نزهة المجالس

هر يك چندی یکی بر آید که منم

با نعمت و سیم و زر گراید که منم

چون کارک او نظام گیرد روزی

ناگه اجل از کمین درآید که منم

نزهة المجالس

عمریست مرا تیره و کاری است نه راست

محنت همه افزوده و راحت کم و کاست

شکر ایزد را که آنچه اسباب یلاست

ما را ز کسی دگر نمی باید خواست

نزهة المجالس

زهر است غم جهان و می تریاکم

تریاک خورم ز زهر ناید باکم

با سبز خطان بسبزه می می نوشم

زان پیش که سبزه بردم از خاکم

تاریخ نامه هرات، سیفی هروی ۷۲۱ هـ.

عالم اگر از بهر تو می آرایند مگرای بدان که عاقلان نگرایند
 بسیار چو تو روند و بسیار آیند بر بای نصیب خویش کت بر بایند
 مونس الاحرار بدر جاجرمی
 ۷۴۱ هـ.

وقت سحر است خیز ای مایه ناز
 نرمك نرمك باده خور و چنگ نواز
 کانه‌ها که بجایند نپایند بسی
 وآنها که شدند کس نمی آید باز
 مونس الاحرار
 نزهة المجالس بگوینده دیگر نسبت داده

بر سنگ زددم دوش صبوی کاشی
 سرمست بدم چو کردم این او باشی
 با من بزبان حال می گفت سبو
 من چون تو بدم تو نیز چون من باشی
 مونس الاحرار

يك قطره آب بود با دریا شد يك ذره خاک با زمین یکتا شد
 آمد شدن تو اندرین عالم چیست آمد مگسی پدید و ناپیدا شد
 مونس الاحرار

ایام زمانه از کسی دارد ننگ
 کاو در غم ایام نشیند دل تنگ
 می خور تو در آگینه با ناله چنگ
 زان پیش که آگینه آید بر سنگ
 مونس الاحرار

ای پیر خردمند پگه تر برخیز
 وان کودک خاک بیز را بنگرتیز
 پندشده و گو نرم نرمک می بیز
 مغز سر کیقباد و چشم پرویز
 مونس الاحرار

می خور که فلک بهر هلاک من و تو
 قصدی دارد بجان پاک من و تو
 در سبزه نشین و می روشن میخور
 کاین سبزه بسی ز خاک من و تو
 مونس الاحرار
 در مختارنامه شیخ عطار نیز آمده است

دشمن به غلط گفت که من فلسفیم
 ایزد داند که آنچه او گفت نیم
 لیکن چون در این غم آشیان آمده ام
 آخر کم از آن که من بدانم که کیم
 نزهة المجالس
 به ابوالحسن خرقانی و ابن سینا و افضل نیز منسوب است.

تداخل رباعیها

آنچه رباعی را مطلوب ساخته چاشنی و سبك و روش عمر خیام است. و هر آنچه را چنین رنگ و بویی بوده در سلك رباعیهای حكیم ثبت شده است تا چنانكه در مردی از نیشابور یا خیام شناخت آوردم، گاه نسخه برداران رباعیهای دیگر گویندگان را به عمد در تجاوزیف سروده‌های حكیم می‌آوردند تا حافظ و نگهبان رباعیهای اصیل باشد.

چنانكه:

تا جان مرا باده مهرت سوده است

جان و دلم از رنج غمان آسوده است

گر باده بگوهر اصل شادی بوده است

پس چونكه زباده تو رنج افزوده است

ابوالفرج رونی درگذشته

۵۰۰ تا ۵۰۸ دیوان ص ۲۰۸

جز راه قلندر و خرابات مپوی

جز باده و جز سماع و جز یار مجوی

پر کن قدح شراب و در پیش سبوی

می نوش کن ای نگار و بیموده مگوی

سنائی دیوان ص ۱۱۷۶

مرغی دیدم نشسته در گنبد طوس

در پیش نهاده کله کیکاوس

با کله همی گفت که افسوس افسوس

کو خسرو و کیقباد و کو (کیکاوس)

(کو بانگت جرسها و کجا ناله کوس)

آصفی هروی ۸۵۳ - ۹۲۳

دیوان ص ۲۴۶

اصطلاح افسوس بجای دریغ از متأخران است.

آمد سحر این ندا از میخانه ما کای رند خراباتی دیوانه ما

برخیز که پر کنیم پیمانه ز می زان پیش که پر کنند پیمانه ما

سلیمان ساوجی ۷۰۹ - ۷۷۸

دیوان ص ۵۴۷

این رباعی از ۸۵۲ پیشتر در مجموعه‌ها نیامده است.

مائیم در این گنبد دیرینه اساس
 جوینده رخنه‌ای چو مور اندر طاس
 آگاه نه از منزل امید و هراس
 سرگشته و چشم بسته چون گاو خراس
 انوری وفات ۵۴۰ تا ۵۸۲
 دیوان ج ۲ ص ۹۹۹

از گردش این هفت مخالف بر هفت
 هر هفت درافتیم بهفتاد آگفت
 می ده که چو گل جوانیم در گل خفت
 تا کی غم عالمی که چون رفتی رفت
 انوری
 دیوان ص ۹۶۶

برخیز و دوی این دل تنگ بیار
 وان باده مشک بوی گل رنگ بیار
 اخلاط مفرح دل ار می سازی
 یاقوت می و بریشم چنگ بیار
 کمال الدین اسمعیل اصفهانی
 تولد ۵۶۸ دیوان ص ۸۳۰

برخیز و مخور غم جهان گذران
 بنشین و جهان بشادکامی گذران
 در طبع جهان اگر وفایی بودی
 نوبت بتو خود نیامدی از دگران
 کمالالدین اسمعیل
 دیوان ص ۹۰۳

از حادثهٔ زمان زاینده مترس
 وز هرچه رسد چو نیست پاینده مترس
 این يك دم نقد را غنیمت میدان
 از رفته میندیش وز آینده مترس
 کمالالدین اسمعیل
 دیوان ص ۹۶۹

بر چهرهٔ گل شبنم نوروز خوش است
 در باغ و چمن روی دل افروز خوش است
 از دی که گذشت هرچه گویی خوش نیست
 خوش باش و ز دی مگو که امروز خوش است
 شیخ عطار ۵۴۰ - ۶۱۸
 مختارنامه^۱ مجموعه رباعیات

۱- مختارنامهٔ طبع ۱۳۵۸ به سبب دقت مصحح (شفیعی کدکنی) نسبت به طبع‌های پیشین ممتاز است.

چون عهده نمی‌کند کسی فردا را
 يك امشب خوش کن دل پر سودا را
 می نوش به نور ماه ای ماه که ماه
 بسیار بتابد که نیابد ما را
 شیخ عطار مختارنامه

بر روی گل از ابر نقاب است هنوز
 در طبع دلم میل شراب است هنوز
 در خواب مشو چه جای خواب است هنوز
 جانا می ده که ماهتاب است هنوز
 مختارنامه

هر روز بر آنم که کنم شب توبه
 وز جام پیایی لبالب توبه
 اکنون که شگفت برگ گل برگم نیست
 در موسم گل ز توبه یارب توبه
 مختارنامه

روزی که بود روز هلاک من و تو
 از تن برود روان پاک من و تو

ای بس که نباشیم درین طاق کبود
 مه می تابد بر سر خاک من و تو
 مختار نامه

می خور که فلک بهر هلاکت من و تو
 قصدی دارد به جان پاک من و تو
 بر سبزه نشین که عمر بسیار نماند
 تا سبزه برون دمد ز خاک من و تو
 مختار نامه

امروز که رونق جوانی من است
 می خواهم از آن که شادمانی من است
 عیبش مکنید گرچه تلخ است خوش است
 تلخ است از آن که زندگانی من است
 سراج الدین قمری آملی
 ۵۵۰-۶۲۵ هـ.

... این تعداد (۳) تا سال ۱۳۸۴ میلادی (پایان
قرن هشتم هجری) بالغ بر ۵۳ است و در پایان
سده بعد افزایش یافته به ۷۰۰ رباعی می‌رسد...
یان ریپکا ص ۲۶۳ تاریخ ادبیات ایران

رباعیهایی از يك مجموعه

آنچه رباعی از پنج قرن پیش در مجموعه‌ها بنام حکیم عمر خیام
عرضه شده جزئی از کل ادب و فرهنگ فارسی است گرچه به طراز
او نباشد ما آنها را بنام وی می‌آوریم زیرا پذیرش عامه یافته است.
رباعیهای اصیل را در آغاز دفتر نمودم، اینك گزیده‌ای از
نسخه^۲ شاعر و خوشنویس مشهور سلطانعلی کاتب مشهدی (۸۳۶-
۹۲۰) عرضه میدارد که در بیشتر مجموعه‌ها بدین وجه نقل شده:

(۱)

چون عهده نمی‌شود کسی فردا را حالی خوش‌دار این دل شیدا را^۳
می‌نوش بنور ماه ای ماه که ماه بسیار برآید و نیابد ما را

۱- ترجمه دکتر عیسی شهبابی چ ۱۳۵۴

۲- با مقدمه جامع استاد محفوظالحق بانگلیسی که سال ۱۹۳۹ در کلکته به
طبع رسیده است.

۳- ضبط مندرج با مختارنامه تفاوت دارد

(۲)

برخیز بتا بیار بهر دل ما^۲

حل کن بجمال خویشتن مشکل ما

يك كوزه می بیار تا نوش کنیم

زان پیش که کوزه ها کنند از گل ما

(۳)

چون فوت شوم بباده شویید مرا تلقین ز شراب و جام گوئید مرا

خواهید که روز حشر یابید مرا از خاک در میکده جوئید مرا

(۴)

ای خواجه یکی کام رواکن ما را دم درکش و در کار خداکن ما را

ما راست رویم لیک تو کج بینی رو چاره دیده کن رها کن ما را

(۵)

چندان بخورم شراب کاین بوی شراب

آید ز تراب چون شوم زیر تراب

تا بر سر خاک من رسد مخموری

از بوی شراب من شود مست و خراب

(۶)

ماییم و می و مطرب و این کنج خراب

جان و دل و جام و جامه پر درد شراب

۲- مصرع اول را کاتب چنین نگاشته: برخیز و بیا بیا ز بهر دل ما

فارغ ز امید رحمت و بیم عذاب
آزاد ز خاک و باد وز آتش و آب

(۷)

از منزل کفر تا بدین يك نفس است
وز عالم شك تا به یقین يك نفس است
این يك نفس عزیز را خوش میدار
کز حاصل عمر ما همین يك نفس است

(۸)

می خوردن و شاد بودن آئین منست
فارغ بودن ز کفر و دین دین منست
گفتم بعروس دهر کابین تو چیست
گفتا دل خرم تو کابین منست

(۹)

نه لایق دوزخم نه درخورد بهشت
ایزد داند گل مرا از چه سرشت
چون کافر درویشم و چون قعبه زشت
نه دین و نه دنیا و نه امید بهشت

(۱۰)

امروز که نوبت جوانی منست
می نوشم از آنکه کامرانی منست

عیبش نکنید اگرچه تلخست خوشست

تلخست از آنکه زندگانی منست

(۱۱)

کنه خردم درخور اثبات تو نیست

واندیشه من بجز مناجات تو نیست

من ذات ترا بواجبی کی دانم

داننده ذات تو بجز ذات تو نیست

(۱۲)

دوری که درو آمدن و رفتن ماست

او را نه نهایت نه بدایت پیداست

کس می نزند دمی درین معنی راست

کاین آمدن از کجا و رفتن بکجاست

(۱۳)

تا هشیارم طرب ز من پنهانست

چون مست شدم در خردم نقصانست

حالیست میان مستی و هشیاری

من بنده آن که زندگانی آنست

(۱۴)

بسیار دویدیم بگرد در و دشت اندر همه آفاق بگشتیم بگشت

از کس نشنیدیم که آمد زین ره راهی که برفت راهرو بازنگشت

(۱۵)

چون لاله بنوروز قدح گیر بدست
 با لاله رخی اگر ترا فرصت هست
 می نوش بخرمی که این چرخ کهن
 ناگاه ترا چو خاک گرداند پست

(۱۶)

هر سبزه که بر کنار جویی رستست
 گویی ز لب فرشته خویی رستست
 تا بر سر سبزه پا بخواری تنهی
 کان سبزه ز خاک ماه رویی رستست

(۱۷)

خاکی که بزیر پای هر حیوانیست
 زلف صنمی و عارض جانانیست
 هر خشت که بر کنگره ایوانیست
 انگشت وزیری و سر سلطانیست

(۱۸)

چون آمدنم بمن نبذ روز نخست
 وین رفتن بی مراد عزمیست درست
 برخیز و میان به بند ای ساقی چست
 کاندوه جهان بمی فروخواهم شست

(۱۹)

چون ابر بنوزروز رخ لاله بشست
 برخیز و بجام باد هکن عزم درست
 کاین سبزه که امروز تماشاگه تست
 فردا همه از خاک تو پیرخواست رست

(۲۰)

چون آب بجویبار و چون باد بدشت
 روزی دگر از عمر من و تو بگذشت
 هرگز غم دو روزه نخواهم خوردن
 روزیکه نیامدست و روزیکه گذشت

(۲۱)

يك جرعه می زملك كاوس بهست
 وز تخت قباد و ملکت طوس بهست
 هر ناله که عاشقی برآرد بسحر
 از نعره زاهدان سالوس بهست

(۲۲)

می خوردن من نه از برای طربست
 نه از بهر فساد و ترک دین و ادبست
 خواهم که به بینخودی برآرم نفسی
 می خوردن و مست بودن من زین سببست

(۲۳)

گویند مرا که دوزخی باشد مست
 قولیست خلاف دل درو نتوان بست
 گر عاشق و میخواره بدوزخ باشند
 فردا بینی بهشت را چون کف دست

(۲۴)

ترکیب پیاله که درهم (می) پیوست
 بشکستن آن روا نمیدارد مست
 چندین سر و پای نازنینان جهان
 از مهر که پیوست و بکین که شکست

(۲۵)

بر چهره گل نسیم نوروز خوشست
 در صحن چمن روی دل افروز خوشست
 از دی که گذشت هرچه گویی خوش نیست
 خوش باش زدی مگو که امروز خوشست

(۲۶)

گردون کمری ز عمر فرسوده ماست
 جیحون اثری ز اشک پالوده ماست
 دوزخ شرری ز رنج بیموده ماست
 فردوس دمی ز وقت آسوده ماست

(۲۷)

چون چرخ بکام يك خردمند نگشت
خواهی تو فلک هفت شمر خواهی هشت
چون باید مرد و بودنیها همه هشت
چه مور خورد بگور و چه گرگ بدشت

(۲۸)

شادی مطلب که حاصل عمر دمیست (غمیست)
هر ذره ز خاک کیقبادی و جمیست
احوال جهان و اصل این عمر به بین
خوابی و خیالی و فریبی و دمیست

(۲۹)

این کهنه رباط را که عالم نامست
آرامگه ابلق صبح و شامست
بزمیست که وامانده صد جمشیدست
قصریست که تکیه گاه صد بهرامست

(۳۰)

آن قصر که بهرام درو جام گرفت رویه بچه کرد و شیر آرام گرفت
بهرام که گور میگرفت دایم امروز نگر که گور بهرام گرفت

(۳۱)

من هیچ ندانم که مرا آنکه سرشت
از اهل بهشت گفت یا دوزخ زشت

جامی و بتی و بربطی بر لب کشت

این جمله مرا نقد و ترا نسیه بهشت

(۳۲)

تا کی ز چراغ مسجد و دود کنشت

تا کی ز زیان دوزخ و سود بهشت

رو بر سر حرف بین که استاد قضا

اندر ازل آنچه بودنی بود نوشت

(۳۳)

چون میگردد عمر چه شیرین و چه تلخ

چون جان بلب آمد چه نشاپور چه بلخ

می نوش که بعد از من و تو ماه بسی

از سلخ بغره آید از غره بسلخ

(۳۴)

ز آوردن من نبود گردون را سود وز بردن من جاه و جلالش نفزود

از هیچکسی نیز دو گوشم نشنود کاوردن و بردن من از بهر چه بود

(۳۵)

خورشید کمند صبح بر بام افکند

کیخسرو روز (باده) در جام افکند

می خور که منادی سحرگه خیزان

آوازه اشربوا در ایام افکند

(۳۶)

این قافله عمر عجب میگذرد
 دریاب دمی که با طرب میگذرد
 ساقی غم فردای حریفان چه خوری
 پیش آر پیاله که شب میگذرد

(۳۷)

آنها که محیط جمع آداب شدند
 در کشف دقیقه شمع اصحاب شدند
 ره زین شب تاریک نبردند برون
 گفتند فسانه و در خواب شدند

(۳۸)

در دهر چو آواز گل تازه دهند
 فرمای بتا که می باندازه دهند
 از دوزخ و از بهشت و از حور و قصور
 فارغ بنشین که آن باوازه دهند

(۳۹)

گویند بهشت و حور عین خواهد بود
 آنجا می ناب و انگبین خواهد بود
 ما با می و معشوق از آنیم مقیم
 چون عاقبت کار همین خواهد بود

(۴۰)

من یاده بجام يك منی خواهم کرد
 خود را بدو جام می غنی خواهم کرد
 اول سه طلاق عقل و دین خواهم گفت
 پس دختر رز را بزنی خواهم کرد

(۴۱)

افسوس که نامه جوانی طی شد
 وین تازه بهار ارغوانی دی شد
 آن مرغ طرب که نام او بود شباب
 هیما ت ندانم که کی آمد کی شد

(۴۲)

افلاک که جز غم نفزایند دگر ننهند بجا تا نربایند دگر
 ناآمدگان اگر بدانند که ما از دهر چه می کشیم نایند دگر

(۴۳)

گر باده خوری تو با خردمندان خور
 یا با صنمی لاله رخی خندان خور
 بسیار مخور فاش مکن ورد مساز
 کم کم خور و گه گاه خور و پنهان خور

(۴۴)

گر گوهر طاعتت نسفتم هرگز وز گرد گنه ز رخ نرفتم هرگز
 نو مید نیم ز بارگاه کرمت دانی که یکی را دو نگفتم هرگز

(۴۵)

از روی حقیقی نه از روی مجاز ما لبعتگانیم و فلك لعبت باز
بازیچه همی کنیم بر نطع وجود رفتیم بصندوق عدم يك يك باز

(۴۶)

در کارگه کوزه‌گری رفتم دوش
دیدم دو هزار کوزه گویا و خموش
ناگاه یکی کوزه برآورد خروش
کو کوزه‌گر و کوزه‌خر و کوزه فروش

(۴۷)

خیام زمانه از کسی دارد ننگ کو در غم ایام نشیند دل‌تنگ
می خور تو بآبگینه با ناله‌چنگ زان پیش که آبگینه آید بر سنگ

(۴۸)

چون نیست مقام ما درین دهر مقیم
پس بی می و معشوق خطائست عظیم
تا کی ز قدیم و محدث ای مرد سلیم
چون من رفتم جهان چه محدث چه قدیم

(۴۹)

ای دوست بیا تا غم فردا نخوریم وین يك دم نقد را غنیمت شمیریم
فردا که ازین دیر کهن درگذریم با هفت هزار سالگان سر بسریم

(۵۰)

در کارگه کوزه‌گری کردم رای درپایه چرخ دیدم استاده پپای

میگرد سبو و کوزه را دسته و سر از کله پادشاه و از دست گدای

(۵۱)

ای آنکه نتیجه چهار و هفتی وز پنج و چهار دایم اندر تفتی
می خور که هزار بار بیشتر گفتم باز آمدنت نیست چو رفتی رفتی

(۵۲)

هنگام سپیده دم خروس سحری
دانی که چرا همی کند نوحه گری
یعنی که نمودند در آئینه صبح
کز عمر شبی گذشت و تو بی خبری



(۵۳)

گر دست دهد زمغز گندم نانی وز می کدوی زگوسفندی رانی
با لاله رخی نشسته در ویرانی^۱ عیشی بود آن نه حد هر سلطانی

تابلو اثر استاد چیره‌دست پی‌جم است که در ۱۳۳۶ از فروشگاه کریستال ایتیاع کردم. هنرمند دو نوع زندگی یا تغذیه و برداشت را القا می‌کند که در اصطلاح تباین یا کنتراست Contraste گویند.

۱- ابوسعید ابوالخیر گفته است: که آدمی را از چهار چیز ناگزیر است:
اول نانی، دوم خلقانی (لباس)، سوم ویرانی (مسکن)، چهارم جانانی.
(قابوس‌نامه چاپ لندن ص ۴۶)

من ۱۳۵۵ در «نقد و بررسی رباعیهای عمر خیام» چنین سرودم:
آدمی و دام و هرچه حیوان است ز اشتراک گهر نیاز یکسان است
این نیازی سه‌گانه است در عالم جا و جفت و خور که در گرو جان است.

کاتب در پایان ۲۰۶ رباعی که به سبک مرقع و با تذهیبی زیبا
نگارش یافته چنین آورده است:

تمام شد رباعیات ملك الحکما شيخ عمر خيام طاب الله ثراه.
بتاریخ سلخ شهر رجب المرجب سنه احدى عشر و تسعمائه
(۹۱۱) الهجرية النبوية كتبه العبد المذنب سلطان على الكاتب.

افزوده

حسن استقبال خوانندگان از کتاب «سیری در شاهنامه اندر کشف رمز ضحاک» دلیلی واضح بر بلوغ ذوق و استعداد مطالعه کنندگان است. نویسنده بس سرافراز است که آن بخش از مندرجات شاهنامه که همواره اسطوره نامیده میشد تحقق شبه طبیعی آن را ثابت کرد، گرچه اسطوره «تجسم غالباً انسانی پدیده‌های طبیعی است» استاد ما فردوسی گاه فریاد برمی‌آورد که این اشعار به رمز و تمثیل است نه تاریخ و ما از نادانی باور نمی‌داریم. این کار شگفت را من آزمودم اندکی شهامت و بسیاری مطالعه می‌خواهد.

فتوای استاد پور داود در مقدمه داستان بیژن و منیژه مؤید گفتار است او گوید^۱: «آنچه درباره پیشدادیان و کیانیان و اسکندر (در شاهنامه) رفته داستانی است و بهیچ‌روی ارزش تاریخی ندارد، بیموده است اگر خود رنجه کرده بکوشیم برخی از پیشدادیان را بدودمان پادشاهان ماد پیوندیم و برخی از کیانیان را بجای پادشاهان هخامنشی ینشانیم.» شگفتا برخی از دایگان مهر بانتر از مادر همچون کریستن سن و هنینگ پایگاههایی از بهر این کیانیان افسانه‌ای در

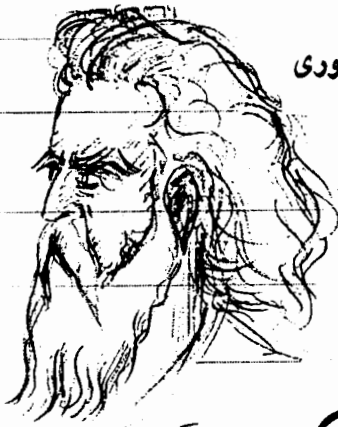
دامنه‌های هندوکش و جنوب خوارزم ساخته و پرداخته‌اند. استاد روانشاد در همین نامه (ص ۸۸) به تکرار می‌فزاید: «دو خاندان پیشدادی و کیانی بهیچ روی تاریخی نیستند و با هیچیک از چهار خاندان تاریخی مادی و هخامنشی و اشکانی و ساسانی خویشاوندی و پیوندی ندارند. پیشدادی و کی کسانی نیستند که خاندانی بآنان بازخوانده شود. آنچنانکه هخامنشیان را به هخامنش و اشکانیان را به اشک و ساسانیان را به ساسان بازخوانند...» چنانست که خداینامه به حد و فور تکثیر و در دسترس نویسندگان و گویندگان قرار میگرفته آنچه رودکی در تجاویف قصیده «مادر می را پکرد باید قربان» آورده و منوچهری در مدیحه معروف «شبی گیسو فروشته بدامن» تضمین کرده از رشته مضامینی است که فردوسی در داستان ضحاک نقل کرده و اسدی توسی در گرشاسث‌نامه.

زمانی برابر ۱۴ سده همه کتابهای (پارسی و تازی) که تاریخ ایران را آورده‌اند از پادشاهان پیشدادی آغاز و به سلاطین ساسانی ختم کرده‌اند و داستانها را تاریخ ایران پنداشته‌اند گویی تدبیری در تحریف بوده و مردم را مجالی و دست‌آویزی در بازگشودن حقایق نبوده است، سرانجام خاورشناسان تاریخ ما را کشف کردند و بزرگمردی بنام حسن پیرنیا سرگذشت پیش از اسلام ایران را بسال ۱۳۱۱ نگاشت و مردم را از پس ۱۴۰۰ سال از ناآگاهی رها کرد. درود بی‌پایان بر او باد.

تصحیح

در صفحه ۲۱۶ «راز حافظ و راه سوم» آوردم که در محله سراب مشهد میدانی بود بنام گورگاه، با قرب مکانی که با عیدگاه و نوگان داشته. نشیمن گبران بوده است نه چنانکه در چاپ رفته، چه گور محرف گبر است.

طراحی از هنرمند ارزنده ح. حسن ناظر نیشابوری



ارزنده هنرمند ح. حسن ناظر

فهرست و تحول

تحول تها میراودو زیبا در نشر که تحول سنرد؟

موسسین

لیست ۲۱

فهرست نشر



خط استاد سلحشور

نیاید
ای کاه پر جانهای ترسیدان پری
بیایند و دور از سپیدن پری

کاه پر از می صد بر سر الی و کاه
خون بر آه می پیدان پری
نیشاد آید فصل خاک می از آه می

یادگاری از استاد عباس مستوفی الممالکی







مؤلف

چو عمری دهد مرا خوندگار
ز هفتاد و شش چونکه بگذاشتم
به پیغام فردوسی نامدار
ز فرصت نباشد جهان را دمی
به نیکی سپارم ره کارزار
تو گویی جوانی همی داشتم
بفرمان خیام حکمت‌گزار
خوشا بخردی و هم خرمی
مهر ۱۳۷۰

دیگر آثار مؤلف

۱۳۴۹	مردی از نیشابور
۱۳۵۳	خیام‌شناخت
۱۳۵۶	نقد و بررسی رباعیهای عمر خیام
۱۳۶۶	دین خرم
۱۳۶۷	صوفی یا صوفی مانویت دگرگون‌شده
۱۳۶۸	راز حافظ
۱۳۶۸	راه سوم در شناخت عمر خیام
۱۳۶۹	گفتاری دربارهٔ عمر خیام و فتز جرالد
۱۳۶۹	سیری در شاهنامه
۱۳۷۱	عمر خیام و رباعیهای او

برخی از مآخذ

- ابن‌سینا، دکتر قاسم غنی، دبیرخانه فرهنگستان. ۱۳۱۶
الاقطاب القطبية اوالبلفة فی الحکمة، عبدالقادر پسر حمزه پسر یاقوت اهری
با مقدمه و تصحیح محمد تقی دانش‌پژوه تهران ۱۳۵۸
اشارات و تنبیهاات ابن‌سینا، نگارش دکتر حسن ملکشاهی ۱۳۶۳ تهران
احیاء علوم‌الدین، ابوحامد محمد امام‌غزالی ترجمه مؤیدالدین‌خوارزمی بکوشش
حسین خدیوچم بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۱
ایران باستان یا تاریخ مفصل ایران قدیم حسن پیرنیا مشیرالدوله تهران
۱۳۱۱-۱۳۱۷
باده‌خیام: علامه اسرارحسن‌خان تفسیر بزبان اردو چاپ دهلی
تاریخ فلسفه، دکتر محمود هومن ۱۳۵۲ کتابخانه طهوری
تاریخ‌نامه هرات، سیفی هروی به تصحیح زبیرالصدیقی چ کلکته ۱۹۴۳ افست
تهران ۱۳۵۲
تاریخ‌الحکماء، جمال‌الدین ابی‌الحسن القفطی به تصحیح یولیوس لیپرت لایپزیک
۱۹۰۳
تاریخ ادبیات ایران، هرمان اته ترجمه دکتر رضازاده شفق بنگاه ترجمه و
نشر کتاب ۱۳۵۱
تاریخ ادبیات ایران، یان ریپکا و چندتن دیگر ترجمه دکتر عیسی شهابی بنگاه
ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۲
تاریخ ادبی ایران، ادوارد براون ج ۱ ترجمه علی‌پاشا صالح ج ۲ فردوسی تا
سعدی ترجمه فتح‌الله مجتبائی، ج ۳ از سنائی تا سعدی ترجمه غلامحسین صدری
افشار ج ۴ از سعدی تا جامی ترجمه علی‌اصغر حکمت ج ۵ ادبیات معاصر ترجمه
رشید یاسمی
تاریخ طبری محمدبن جریر طبری ترجمه ابوالقاسم پاینده بنیاد فرهنگ ایران
تاریخ جهانگشای جوینی به همت رضائی تهران ۱۳۳۷
تاریخ گزیده حمدالله مستوفی به اهتمام دکتر نوایی تهران ۱۳۳۶
تاریخ تمدن، آرنولد توین‌بی ترجمه یعقوب آژند تهران ۱۳۶۲
تاریخ نجوم اسلامی کرنو آلفونسو نلینو ترجمه احمد آرام تهران ۱۳۴۹
تاریخ فلسفه، ویل‌دورانت ترجمه عباس زریاب خویی کتابخانه دانش تهران
۱۳۴۵
تاریخ نیشابور الحاکم ابو‌عبداله تلخیص خلیفه نیشابوری بکوشش دکتر بهمن
کریمی ابن‌سینا تهران ۱۳۳۹
تحقیق در رباعیات و زندگانی عمر خیام، حسین شجره تهران ۱۳۲۰
تحفة المراقین (مثنوی) حکیم خاقانی شروانی حواشی و تعلیقات دکتر یحیی
قریب جیبی ۱۳۵۷

ثورة الخيام، عبدالحق فاضل، قاهره، ۱۹۵۱
 جاهله، ژرژ گاموف ترجمه عرباف ۱۳۴۳ جیبی صدف
 جهان و اینشتاین، لینکلن بارنت ترجمه احمد بیرشک سازمان کتابهای جیبی
 ۱۳۴۲

جمهور افلاطون ترجمه فؤاد روحانی بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۳۵
 چهار مقاله احمد بن عمر بن علی نظامی عروضی سمرقندی به سعی مرحوم
 قزوینی و اهتمام دکتر محمد معین انتشارات زوار ۱۳۳۳
 حکیم عمر خیام به عنوان عالم جبر مقدمه و ترجمه دکتر غلامحسین مصاحب،
 انجمن آثار ملی ۱۳۳۹

حافظ، دکتر محمود هومن، کتابخانه طهوری ۱۳۴۷
 حکمت یونان ترجمه نادر زاد انتشارات زوار
 خیامی نامه، جلال الدین همایی، انجمن آثار ملی ۱۳۴۶
 خیام و فیتزجرالد ترجمه بهاریان تهران ۱۳۴۵
 دیوان اشعار ناصر خسرو به تصحیح سید نصراله تقوی چ ۳ تهران ۱۳۴۸
 دیوان انوری ۲ ج باهتمام محمدتقی مدرس رضوی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب
 ۱۳۴۷-۱۳۴۰

دیوان اشعار ابن یمن به تصحیح حسینعلی باستانی راد ۱۳۴۴ تهران
 دیوان منوچهری به تصحیح محمدحسین فروغی و مقدمه هدایت چ سنگی ۱۲۹۷
 ق تهران

دیوان کمال الدین اسمعیل اصفهانی باهتمام حسین بحر العلومی تهران ۱۳۴۶
 دیوان ابوالفرج رونی باهتمام محمود مهدوی دامغانی، تهران، ۱۳۴۷
 دیوان سنائی (حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم) باهتمام محمدتقی مدرس رضوی
 ۱۳۴۱

دیوان ادیب صابر ترمذی با مقدمه علی قویم کتابفروشی خاور ۱۳۳۱
 دبستان المذاهب، کیخسرو آذرکیوان چاپ سنگی ۱۲۹۲ بمبئی چاپ جدید،
 کتابخانه طهوری ۱۳۶۲

دیوان آصفی هروی به تصحیح هادی ارفع کتابخانه طهوری ۱۳۴۲
 زادالمسافرین، ناصر خسرو به تصحیح محمد بذل الرحمن، لندن ۱۳۴۱ قمری
 افست کتابفروشی محمودی تهران
 رباعیات حکیم عمر خیام با مقدمه و شرح حال، دکتر فردریک روزن برلن
 ۱۳۰۴ شمسی

رباعیات حکیم عمر خیام، ۴۸۰ رباعی به تصحیح و مقابله محمد رمضان و
 تصاویر رسام ارژنگی، کلاله خاور، ۱۳۱۵، بهای هر جلد ۵ ریال
 رباعیات عمرالخیام الفلکی الشاعر والفيلسوف الفارسی ترجمه به شعر عربی
 محمد السباعی ۱۹۲۴

رباعیات عمر الخيام، احمد صافی نجفی، با مقدمه ادیب التقی، ۱۹۳۱ دمشق - عربی)

رباعیات عمر خیام لکنهو ۱۹۲۳

رباعیات عمر خیام، حسین دانش، ۱۹۲۷ استانبول (ترکی)

رباعیات عمر خیام نیشابوری، حیدرآباد ۱۳۱۱ ه. ق

رباعیات حکیم عمر خیام و باباطاهر همدانی تهران ۱۳۱۳ ه. ق تهران

رباعیات حکیم خیام نیشابوری، محمدعلی فروغی، دکتر قاسم غنی تهران، ۱۳۲۰

روان شناسی ژنتیک، دکتر محمود منصور چ دانشگاه

رباعیات سلطان الفصحا حکیم عمر خیام و باباطاهر و ابوسعید ابوالخیر بمبئی،

۱۳۰۸ قمری

رباعیات جامی بکوشش محمود مدبری، پاژنگ ۱۳۶۹

رسالة نفس ارسطو ترجمه افضل الدین کاشانی با مقدمه ملک الشعرا بهار،

اصفهان ۱۳۳۳

راحة الصدور و آية السرور در تاریخ آل سلجوق، محمد بن علی بن سلیمان راوندی،

تصحیح متن محمد اقبال لاهوری چاپ لیدن افست تهران ۱۳۳۳

سخنرانی‌های آموزشگاه پرورش افکار، دکتر رضازاده شفق، دبیرخانه سازمان

پرورش افکار ۱۳۱۸

سندبادنامه، محمد بن علی بن محمد الظهیری سمرقندی باهتمام احمد آتش

استانبول ۱۹۲۸

سیر رباعی در شعر فارسی، دکتر سیروس شمیسا، ۱۳۶۳، تهران

سیر فلسفه در ایران، محمد اقبال لاهوری ترجمه آریان پور، مؤسسه فرهنگی

منطقه‌ای تهران ۱۳۴۷

سیری در تاریخ فرهنگ و ادب یونان باستان، ادیت همیلتون ترجمه مریم

شهرروز تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۹۷۳

شرح رباعیات حکیم خیام، عباس کیوان قزوینی تهران ۱۳۴۵ ق چاپ سنگی

شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری،

بدیع الزمان فروزانفر، تهران ۱۳۵۳

شاهنامه فردوسی، چ ترنر ماکان ۱۸۲۹ کلکته، ژول مول چ پاریس قرن ۱۹،

طبع تهران ۱۳۴۵ سازمان کتابهای جیبی. چ مسکو تحت نظر برتلس، رستم علی‌یف،

نوشین، آذر، عثمانوف از ۱۹۶۶، چ محمدحسن علمی، انتشارات جاویدان ۱۳۶۴

عمر الخيام، احمد حامد الصراف، بغداد ۱۹۳۹ (عربی)

فرخنامه، ابوبکر مطهر جمالی یزدی، بکوشش ایرج افشار ۱۳۴۶ تهران

فرهنگ شاعران زبان پارسی از آغاز تا امروز، عبدالرفیع حقیقت، نشر

شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۸ تهران

فیلسوفان بزرگ، کارل یاسپرس ترجمه دکتر اسداله مبشری، تهران ۱۳۵۳

- فلسفه غرب [تاریخ] برتراند راسل ترجمه نجف دریابندری ۱۳۴۰ سخن
فلسفه معاصر اروپائی، بوخنسکی ترجمه دکتر خراسانی شرف ۱۳۵۲، دانشگاه
ملی- فارابی، مؤسس فلسفه اسلامی، دکتر رضا داوری، ۱۳۵۴ انجمن فلسفه
فلسفه چیست؟ منوچهر بزرگمهر، انتشارات خوارزمی ۱۳۵۷
قوانین و جمهوری افلاطون ترجمه محمدحسن لطفی، انتشارات خوارزمی ۱۳۵۷
کشف اللثام عن رباعیات الخیام، ابوالنصر چ مؤسسه فرهنگی مصر ۱۹۶۷
کلیات عبید زاکانی به تصحیح عباس اقبال آشتیانی انتشارات اقبال ۱۳۳۴
معارف اسلامی در جهان معاصر دکتر سیدحسین نصر، انتشارات خوارزمی ۱۳۵۳
مختارنامه مجموعه رباعیات فریدالدین عطار نیشابوری تصحیح و مقدمه
محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات توس ۱۳۵۸
مجموعه رساله‌های عربی و فارسی عمر خیام (مجله شرق ۱۳۱۰ تهران و
زندگانی و کارهای عمرخیام از سوامی گونید اتیرته، حیدرآباد ۱۹۴۱
مرموزات اسدی در مرموزات داودی، نجم‌الدین رازی باهتمام محمدرضا شفیعی
کدکنی ۱۳۵۲
مرصادالعباد من‌البدء الی‌المعاد چ ۱۳۳۶ تهران
مونس الاحرار فی دقایق الاشعار، محمد بدر جاجرمی باهتمام میرصالح طبیبی،
انجمن آثار ملی ۱۳۵۰
نزهة المجالس، جمال‌الدین خلیل شروانی، عکس نسخه خطی کتابخانه جاراله
استانبول که در ۷۳۱ ق استنساخ شده
نوروزنامه و رساله وجود باهتمام اوستا و نگارش مجتبی مینوی ۱۳۱۲
یادنامه آنکیتل دوپرون، نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان ۱۳۵۱

Edward Fitzgerald's Rubaiyat of Omar Khayyam by Edward Heron
Allen London 1899.

Les Robaiyyat D'Omar Khayyam Pierre Pascal Rome 1958.

Rubaiyat of Omar Khayyam Reynold Nicholson London 1909.

The Book the Omar Khayyam Club 1892—1910. 1910—1929 London
1931.

The Nectar of Grace Omar Khayyam's Life and Works by Swami
Govinda Tirtha Hyderabad 1941.